**مدت: 38**

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمدلله رب العالمين و صلي الله تعالي علي سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و علي آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله في الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالي فرجه الشريف.

بحث در اين بود که آيا نفي ثالث به واسطه دو روايت متعارض ممکن هست يا نه؟ که گفتيم تعبير بهتر اين است که بگوييم دو روايت متعارض اگر يک مدلول التزامي مشترکي داشتند آيا اثبات مي‌کنند، مي‌شود اثبات کرد آن مدلول التزامي مشترک را يا نه؟ نفي ثالث مصداقي از اين کبراي کلي است. و اختصاصي ندارد.

خب گفتيم در مسأله سه قول هست. يکي اثبات مطلقا، يکي عدم اثبات مطلقا. که ادله اين‌ها روشن شد از مباحثي که تعرض شد.

و قول سوم تفصيل بود. تفصيلي که قبلاً نقل کرديم تفصيل بود بين اين که مدلول مطابقي متعارضين به نحو تناقض باشد يا به نحو تضاد باشد. که از بعض کلمات شهيد صدر گفتيم استفاده مي‌شود. منتها اين تفصيل چون خيلي تفصيل دارد و ابحاثش خيلي هم مندمج است و هم مفصل است خيلي. و ايشان در ذيل مطلب تصوير تخيير بين متعارضين آن جا بيان فرمودند. حالا ما مي‌خواهيم آن‌ها را بگوييم بايد آن حرف‌ها را تکرار کنيم يک بخشي‌اش را هم قبلاً در خود آن بحث‌ها گفتيم. ارجاع مي‌دهم شما را به همان جا که ديگه آن تفصيل را نخواهيم متعرض بشويم با طولاني بودن که دارد. بعد از آن که حق در مسأله هم روشن شد. اما يک تفصيل ديگري ايشان در خود اين بحث فرمودند. تفصيلي که در اين بحث ايشان فرمودند اين است که اگر دلالت التزام در موردي باشد که لزوم بين آن خارج لازم و معناي مطابقي لزوم بين بالمعني الاخص عرفي باشد اين جا تبعيت ندارد. مدلول التزامي از مدلول مطابقي. و مي‌شود مدلول مطابقي حجت نباشد ولي مدلول التزامي حجت باشد. تبعيت نمي‌کند.

اما اگر آن لزوم بين بالمعني الاخص نبود. در آن موارد تبعيت هست و اگر مدلول مطابقي از کار افتاد مدلول التزامي هم از کار مي‌افتد. وجه اين تفصيل را ايشان همان دليلي قرار داده که قبلاً بيان شد. مي‌فرمايد مقتضاي آن دليل اين تفصيل است. توضيح مطلب اين هست که مي‌فرمايند در جايي که لزوم بين آن معناي خارج لازم و بين معناي مطابقي بين بالمعني الاخص عرفي باشد در اين موارد براي آن دال دو ظهور منهاض در عرض هم درست مي‌شود. و دو کاشفيت درست مي‌شود. يکي کاشفيتش نسبت به مدلول مطابقي يکي هم کاشفيتش نسبت به آن مدلول التزامي که لزومش بين بالمعني الاخص است. دو تا مدلول درست مي‌شود، دو تا ظهور درست مي‌شود. و قهراً دو إخبار مجزا از گوينده سر مي‌زند. يکي نسبت به مدلول مطابقي يکي نسبت به مدلول التزامي. وقتي اين چنين شد دو تا منشاء جداگانه پيدا کرد قهراً اگر يکي‌اش که آن مدلول مطابقي بود به واسطه علم ما به خطا، يا به واسطه تعارض يا به هر وجه آخري آن ساقط شد اين جا نمي‌توانيم بگوييم مدلول التزامي هم ساقط مي‌شود. چرا؟ چون اين يک ظهور علاوه‌اي است، ظهور جداگانه‌اي است در عرض او ظهور آخري است. بنابراين اگر اين جا بخواهييم بگويم نسبت به اين مدلول التزامي هم اشتباه کرده اين يک اشتباه ديگري مي‌شود غير از آن اشتباه. ما که مي‌گفتيم مدلول التزامي تبعيت مي‌کند علتش چي بود؟ اين بود که اگر خطا هست خطاي جديدي نيست. همان خطا باعث مي‌شود که در اين هم خطا باشد. خطاي جديدي نيست. اما حالا که دو تا مدلول، دو تا ظهور جداي از هم است، دو تا منشاء دارد، دو تا کاشفيت دارد بنابراين وقتي که آن جا اشتباه است اگر بخواهيم بگوييم اين هم اشتباه است اين اشتباه زائد مي‌شود. اين خطاي زائد مي‌شود و وجهي نداريم که ما بگوييم خطاي زايدي رخ داده آن را علم بهش پيدا کرديم. نسبت به اين که علم پيدا نکرديم.

سؤال: خطاي زايدي پيش نمي‌آيد...

جواب: حالا داريم فرمايش ايشان را...

ايشان مدعي اين جهت هستند. مي‌گويند در اين صورت خطاي زايدي پيش نمي‌آيد. چون دو... پيش مي‌آيد. بله که لزومش بين است. وقتي لزوم بين شد دو دلالت درست مي‌شود. دو ظهور درست مي‌شود. دو ظهوري که به هم ربطي ندارند.

سؤال: در عرض هم هستند يا در طول هم هستند؟

جواب: حالا.

باز براي اين که بيشتر کلام ايشان... چون يک مقداري مندمج است کلام ايشان. بيشتر هي به ادعا شبيه است تا به استدلال براي ادعا.

توضيح مسأله ايشان اين است که در قسم ثاني يعني آن جايي که لزوم بين بالمعني الاخص نباشد ما اگر به آن مدلول التزامي رهنمون مي‌شويم در اثر چيه؟ در اثر اين است که ابتدائاً آن دال ما را مي‌برد سراغ مدلول مطابقي و چون عقل ما مي‌گويد بين اين مدلول مطابقي يا عادت ما يا عرف ما يا شرع ما مي‌گويد بين اين مدلول مطابقي يا آن خارج لازم لزوم هست ما قهراً مي‌گوييم پس حالا آن هم محقق است. حالا که اين مدلول مطابقي محقق است پس آن هم محقق است. پس اگر در آن جا ما سراغ مدلول التزامي مي‌رويم در حقيقت يک پشتوانه استدلالي دارد. توي ذهن ما. و آن اين است که او مي‌گويد اين مدلول مطابقي هست اين مدلول مطابقي هم که از آن جدا نمي‌شود پس آن هم هست. يک چنين استدلال مي‌کنيم. منتها برق‌آسا. اين مثل قضا يا قياساتها معها. اين تحليل،‌ اين استدلال به طور برق‌آسا در ذهن ما منقدح مي‌شود. وقتي گفت طلعت الشمس خب ما مي‌گوييم چي؟ مي‌گوييم شمس که طالع بشود تاريکي‌ها زايل مي‌شود روز درست مي‌شود ديگه. اين به خاطر اين استدلالي است که در مقام هست. خب حالا اگر فهميديم نسبت به آن مدلول مطابقي خطا کرده خب وقتي نسبت به مدلول مطابقي خطا کرد اين جا چه پايه‌اي براي ما مي‌ماند. چه وجهي براي استدلال به آن مدلول خارج لازم مي‌ماند. آن از اين در مي‌آمد. بنابراين در آن جاهايي که لزوم بين بالمعني الاخص نيست اين مدلول مطابقي نقش دارد ولو دالش همان دال بر مدلول مطابقي است و آن باعث مي‌شود که ذهن ما به هم مدلول مطابقي، هم التزامي رهنمون بشود. درسته آن حرف آن قبلي را نمي‌زنيم، ما دو تا دال داريم، دو تا مدلول داريم. نه يک دال داريم اما اين يک دانه دال به برکت آن استدلال دلالتش درست مي‌شود. و آن استدلال واسطه در ثبوت براي دلالت آن دال اول است. خب آن جا درسته. آن جا وقتي که مدلول مطابقي اشتباه شد ديگه اشتباه بودن آن امر آخري نيست. آن اشتباه همين اشتباه است که آن هم از آن منشاء مي‌شود نشأت مي‌گيرد. يک اشتباه جديدي نيست.

اما در جايي که لزوم بين بالمعني الاخص باشد اصلاً تصور اين موجب تصور آن مي‌شود. خودش نه اين که استدلالي پشتوانه‌اش است. استدلال پشتوانه‌اش وقتي مي‌گويد عمي؛ کور، اين کور بصر توي ذهن مي‌آيد. چون معناي کور يعني عدم البصر. استدلالي اين جا نيست. اين هر دو را در ذهن منتقش مي‌کند. دلالت مي‌کند، ظهور پيدا مي‌کند در هر دو. حالا اگر به وجهي فهميدم آن مدلول مطابقي نه. چه وجهي دارد که از مدلول التزامي دست برداريم. مي‌فرمايند که:[[1]](#footnote-1)

و علي هذا الاساس صح التفصيل في التبعيه بين الدلاله الالتزاميه البينه عرفاً - اي الدلاله التصوريه –

 دلالت تصوريه مي‌شود چون تصور اين مستتبع تصور آن است.

و الدلاله الالتزاميه غير البينه...

که الدلالة التصديقيه مي‌شود. چون با استدلال و تصديق است.

حيث لا نلتزم بالتبعية في الأولي...

در لزوم بين بالمعني الاخص ملتزم به تبعيت نيستيم. مي‌گوييم ممکن است مطابقيه از بين برود ولي التزامي باقي بماند. تبعيت را قائل نيستيم.

اذ لو کانت الدلالة الالتزامية بدرجة من الوضوح بحيث تشکل ظهوراً في الکلام زايداً علي مدلوله المطابقي...

يک ظهور علاوه‌اي درست مي‌شود. يک ظهور در معناي مطابقي، يک ظهور در معناي التزامي.

فسوف يکون عدم ارادة المتکلم لها مخالفة اضافية زايداً علي ما يستلزمه عدم ارادته للمدلول المطابقي...

اگر بخواهيم بگوييم مدلول التزامي را اراده نکرده اين هم خطا است يک چيز اضافه مي‌شود چون دو تا بود غير از آن که در مدلول مطابقي است.

فيکون مثل هذه الدلالة الالتزامية مستقلة عن الدلالة المطابقية في ملاک الحجية...

در ملاک حجيت اين مستقل است اين ظهورش جداست، کاشفيتش جداست. ربطي به آن ندارد به خلاف آن که همه‌‌اش بند به آن بود. چون از رهگذر آن و استدلال ما... اين‌ها بند به آن نيست. اين جداست، مستقل است.

فلا تتبعها في السقوط...

حالا که اين جوري است آن متابعت آن را نمي‌کند در سقوط آن ممکن است ساقط بشود اما اين پابرجا باشد و ساقط نشود. اين فرمايش شهيد صدر قدس سره است در اين جا.

عرض مي‌کنم به اين که در باب ظهورات يک مسأله‌اي که آقايان يادمان دادند و فرمودند ما مسائل ظهور و اين که عرف چي مي‌فهمد با استحسانات و استدلال نمي‌شود فهميد. فلذا است آقايان در مباحث الفاظ فرمودند اين باب تعارض ظهورات اذا دار الامر بين الحقيقة و المجاز، کدام هست. اذا دار الامر بين المجاز کذا و کذا کدام که توي مباحث الفاظ در قوانين و فصول و اين‌ها خيلي اين‌ها مفصل بحث شده اين‌ها توي اصول متأخرين مثل کفايه حذف شده. سه چهار خط بيشتر... منتها با اين حرف‌هاي اين جوري نمي‌شود ظهور درست کرد. ظهورات تابع اين حرف‌ها نيست. ما اين جا بايد ببينيم توي عرف عام آيا وقتي که يک کسي يک کلامي مي‌گويد که ظهور دلالت التزاميه بين آن و آن خارج لازمش بين بالمعني الاخص هم هست ولي فهميدم که نسبت به مدلول مطابقي اشتباه کرده. کدام آدم و کدام عرفي است که مدلول التزامي‌اش را ... ترتيب اثر مي‌دهد به مدلول التزامي. که بگوييم اين جا تبعيت ندارد. يا اگر تعارض کرد کدام آدمي است که ترتيب اثر بدهد. مثلاً اگر يک کسي آمد گفت که فرض کنيد که يک درسي است گفت استاد مرده امروز. يک کسي خبر گفت مرده. رحمه الله. خب لازمه اين مردن اين است که درس تعطيل است ديگه لزومش هم بين بالمعني الاخص است اين طور نيست؟ يعني با استدلال نگفت. لزومش بين بالمعني الاخص است. بعد ما فهميديم اين اشتباه مي‌کند. درس نمي‌رويم مي‌گوييم مدلول مطابقي‌اش غلط است مدلول التزامي‌اش شايد سر جايش باشد. يا اين که گفت که مات، يک کس ديگه گفت بابا کجا مات. من همين الان با او تلفني صحبت مي‌کردم کجا مات. خب تعارض کرد. مدلول مطابقي تساقط کرد. مي‌گوييم خيلي خب ولي درس نيست. چون درس نبودن اعم است ممکن است در اثر مردن باشد، ممکن است درس نبودن در اثر چي باشد؟ اين باشد که مريض است، ممکن است در اثر اين باشد که يک امر شادي حالا براي او پيش آمده امروز تعطيل کرده يا يک مسافرتي رفته. پس حالا که ... بنابراين توي عرف اين جوري نيست در اين موارد با اين که اين لزوم، لزوم بين بالمعني الاخص است.

سؤال: حاج آقا در مثال شما مدلول التزامي‌اش هم با هم تعارض دارند ديگه.

جواب: نه در همين که توضيح دادم اعم است براي همين بود. چون وقتي گفت مريض نيست معنايش اين نيست که درس هست. آن گفت مريض است، آن گفت فوت شده، اين گفت فوت نشده. فوت نشدن معنايش اين نيست که درس هست. خب فوت نشده اما شايد درس نيايد امروز. بلکه امروز من خودم خيلي دلم مي‌خواست که نيايم. چون اين قدر بي‌حال بودم و خوابم مي‌آمد و فلان و اين‌ها اي کاش تعطيل بود. خب گاهي اينت جوري مي‌شود ديگه. آدم نمرده ولي کالميت است.

سؤال: ؟؟؟/ مريض بودن.....

جواب: خب مي‌دانم بهتر. پس بنابراين وقتي آن مدلول مطابقي يک معارضي پيدا کرد آن معارض در نسبت به مدلول التزامي تعارض ندارد فقط نسبت به مدلول مطابقي تعارض دارد حالا مي‌گوييم زيد ثقةٌ عدلٌ ورعٌ اخبرنا بموت الاستاذ مطابقتاً و تعطيل درس التزاماً بلزوم البين بالمعني الاخص. بعد خالد که او هم عدلٌ ثقةٌ گفت نه آقا لم يمت. مي‌‌گوييم خيلي خب آن مات آن با لم يمت اين تعارضا تساقطا مدلول التزامي کلام آن که درس تعطيل است بحمدالله سرجاي خودش باقي است نمي‌رويم درس. کدام عرفي اين کار را مي‌کند.

سؤال: ؟؟؟

اين جا هيچ فرقي بين اين و آن جايي که لزومش بين بالمعني الاخص نيست و با استدلال ما پي مي‌بريم وقتي که اين طوري است آن هم خواهد بود. فرقي نمي‌کند. همان طور که در آن قسم ثاني توجه ديگه نمي‌کنند بعد از اين که مدلول مطابقي از بين رفت به مدلول التزامي توجه نمي‌کنند به مدلول مطابقي هم توجه نمي‌کنند. و اين مطلب خلط نشود با آن مواردي که گاهي دو خبر که يک مدلول التزامي واحدي دارند ما اطمينان داريم يکي‌اش درسته. ببينيد آن ربطي ندارد به اين که به حجيت تعبديه اين دو تا ربطي ندارد. آن جا از باب اين است که اطمينان داريم هر دو حرف‌ها دروغ نيست يا اين است يا آن است. و هر دو يک لازمه واحد دارند. بالاخره اين... آن جاها بله مدلول التزامي از باب اين که ما مي‌دانيم يکي حرف‌ها راست است. حرف در جايي است که ما اطلاع نداريم مثل موت و عدم موت. ما اطميناني نداريم. آن شايد به يک شواهدي گفته مات. گاهي اين طوري مي‌شود به خدمت‌تان. اسم مشترکي است. من يادم مي‌آيد زمان استاد قدس سره صبح بعد از نماز صبح بود ديديم بلندگوي مسجد محل اعلام کرد که آقاي آشيخ کاظم ؟؟؟ به رحمت خدا رفت. خب ايشان هم آشيخ کاظم بود. يک آقاي آشيخ کاظم ديگري هم بود تبريزي که ايشان هم از مدرسين حوزه بود. آن که من يادم هست سطح مي‌فرمود او. خب ايشان هم آشيخ کاظم تبريزي بود. ايشان فوت شده بود. نه استاد ما. ولي خب اولش که ما شنيديم به خاطر انس با ايشان و فلان و اين‌ها اصلاً .. عجب اين جوري شد. بعد خب معلوم شد... خب اين آقا اين را شنيده و اصلاً به ذهنش در اثر انصرافي چيزي فلان فقط آمده اين. يخبر، ثقةٌ عدلٌ يخبر به اين که مات. آن ديگري مي‌گويد بابا نه چنين چيزي نشده. خب ما هم علم به صحت و ثقم هيچ کدام نداريم تعارضا تساقطا. آن مدلول التزامي‌اش که آن اگر او فوت شده است که آن دارد خبر مي‌دهد اين است که پس امروز درس تعطيل است. و در اين مدتي که ما درس مرحوم استاد مي‌رفتيم مدرسه خان ايشان يک روز درس نيامد در تمام اين چهار سال يا پنج سال يک روز درس نيامد آن هم رفتيم خدمت‌شان دلواپس شديم که چرا تشريف نياورده گفتند نتوانستند وضو بگيرند. بي‌وضو درس نيامد. به خاطر اين که نتوانسته بود وضو بگيرد ايشان درس تشريف نياورند. و حالا که نام ايشان گفته شد من اين را هم توي پرانتز عرض مي‌کنم که يکي از بزرگان علماي پاکستان به من گفت که خدمت ايشان کفايه خوانده بودند. درس کفايه را ايشان در نجف مي‌رفتند. گفت که يک آقايي که الان آن آقا از اعلام است. فلذا اسم نمي‌برم. گفت اين آقا آمد آخرهاي درس بود آمد درس کفايه ايشان. و حالا که نشست بعد از يک چند لحظه‌اي اشکال کرد. آقا به او فرمودند که تو با اين حالت مي‌آيي اشکال هم مي‌کني. بعد ايشان مي‌گفت که خود آن آقا بعداً به ما گفت که من خوابيده بودم توي حجره يکهو بيدار شدم ديدم وقت درس دير شده محتلم هم هستم. ولي گفتم حالا اين جا که مسجد نيست مي‌رويم درس بعد مي‌رويم حمام. آمديم درس آقا فرمود که ايشان فرمود بله اين جور مي‌آيي درس و اشکال هم مي‌کني. خب يک چنين آدم‌هايي هم توي دنيا پيدا مي‌شوند که با اين که در فقه و اصول آن جور متبقل و متبحر بودند اما در آن جهات معنوي و الهي هم آن جور.

خب اين از نظر آن چه که ما در عرف مي‌بينيم. بنابراين اين مي‌شود اجتهاد في مقابل النص. ما با اجتهاد مي‌خواهيم بگوييم نه اين حجت است و حال اين که عند العقلاء اين جوري نيست، عند العرف اين جوري نيست. و حل مسأله هم ببينيد اين است که باز اصلاً دلالت التزامي حتي در آن جايي است که بين بالمعني الاخص است. آن جا اين جوري نيست که نقش مدلول مطابقي حذف بشود و يک مدلول جدا منهاض در کنار آن ايجاد بشود. بگوييم دو تا ظهور جداست. منتها دخالت در آن جايي که بين بالمعني الاخص نيست خيلي جلّي و واضح است يعني با يک تأملي همراه است. آن جا برق‌آسا است. نه اين که استدلال ندارد ولي مثل قياساتها معها يک جا ما استدلال مي‌کنيم، قياس مي‌کنيم، اين قياس جلا ندارد، با زحمت، با تفکر، با انديشه و با تأمل است. در قضايايي که قياساتها معها که مي‌‌گوييم مثلاً مي‌گوييم دو نصف چهار است. خب دو نصف چهار است استدلال دارد. قياساتها معها است منتها. علت اين که دو نصف چهار است چيه؟ يک علتي دارد، يک استدلالي دارد. که چهار دو برابر اين است پس اين مي‌شود نصف آن. خب اين يا قضاياي ديگه در منطق مثال مي‌زنند بر قياساتها معها. اما آن استدلالش چون به حدي وضوح دارد برق‌آسا در ذهن متجلي مي‌شود و انسان استنتاج مي‌کند که گاهي در اثر کثرت و سرعتش غافل است از اين که استدلال دارد مي‌کند ولي دارد استدلال مي‌کند. بنابراين هم آن قضايايي که نظري هست از استدلال نشأت مي‌گيرد همين بديهياتي که قياساتها معها است. اين هم از استدلال نشأت مي‌گرفت. غير آن بديهياتي است که اصلاً استدلال ندارد. اين که مي‌گوييم مثلاً اجتماع نقيضين محال است، ارتفاع نقيضين محال است. اين بديهياتي است که استدلال ندارد. اين بديهيات اوليه است. اما يک بديهياتي است که استدلال دارد اما استدلالش به حدي وضوح دارد که ديگه مثل آن‌ها حساب مي‌شود کأنّ استدلال ندارد. بنابراين هم در قضاياي آن جا که لزوم بين بالمعني الاخص است، هم آن جايي که لزومش بين بالمعني الاخص نيست در تمام اين موارد ما از رهگذر مدلول مطابقي مي‌رويم. منتها در يکي‌اش نظري است و اين‌ها در يکي‌اش خيلي... و وقتي اين طوري شد وزان دو باب مي‌شود وزان واحد و يکي. بنابراين حلاً اين جوري عرض مي‌کنيم و واقعاً هم آن چه که ما در عرف مي‌بينيم اين است بنابراين، اين تفصيل ايشان تمام نيست و لا اظن که در فقه اين بزرگوار ملتزم به اين تفصيلي باشند که اين جا فرموده‌اند.

خب اين بحث تمام شد منتها يک تنبيهي يا يک تتمه‌اي وجود دارد در اين جا که توجه به آن تتمه هم خوب است. که اين بحث تمام بشود ان شاء الله وارد ابحاث ديگر حالات ادله بعضها مع بعض بشويم.

سؤال: ؟؟؟

جواب: بله حالا يکي ديگه از ابحاثش. آن ربطي به اين ندارد.

و آن اين است که آيا دلالت تضمنيه هم تابع دلالت مطابقيه هست يا نيست؟ دلالت التزاميه بنا شد تابع باشد. اگر آن ساقط شد آن هم ساقط مي‌شود. اما دلالت تضمني چي؟ آيا آن جا هم تابع است يا آن جا تابع نيست؟

مدلولات تضمنيه به سه قسم تقسيم مي‌شوند.

يک مدلولات تضمنيه تحليليه. يعني با تحليل ذهن و دقت ذهني ما مدلول مطابقي را تقسيم مي‌کنيم، تجزيه مي‌کنيم به يک اجزايي و مي‌گوييم دلالت آن دال بر اين اجزاء در ضمن است. مثل اين که وقتي گفت في البيت انسانٌ. يک کسي إخبار کرد گفت في البيت انسانٌ يا گفت في البيت زيدٌ ما اين جا تحليل مي‌کنيم مي‌گوييم کلام ايشان دلالت مي‌کند بر اين که انسان که نوع است در اين خانه هست. يا صنف در اين خانه هست. آن به شخص خبر داده ولي هر شخصي چيه؟ مصداق يعني کلي در ضمن آن تحقق پيدا کرده، کلي نوع، کلي جنس، کلي فصل. بنابراين که فصل ماهيت باشد نه وجود را بگيريم. اگر وجود بگيريم آن ديگه کلي نيست مگر مفهومش. بنابراين اين‌ها را مي‌گوييم اجزاء تحليليه. دلالت لفظ بر اين‌ها دلالت تضمني است. اين يک قسمت. قسم دوم آن است که نه دلالت تضمنيه واقعي و خارجي است نه تحليلي، خارجي است. مثل اين که مي‌گويد أکرم کل عالم، اکرم کل عالم دلالت مي‌کند بر وجوب اکرام اين عالم،‌ آن عالم، آن عالم.... همه اين‌ها را دلالت مي‌کند بالدلالة التضمنيه. که اين‌ها ...

سؤال: جزء مدلول است؟

جواب: اين‌ها اجزاء آن مدلول هستند. مدلول، مدلول واحد است، هر فرد مدلول واحد است اين‌ها...

و قسم ثالث عبارت است از اجزاء خارجيه که فرقش با قبل اين است که مرتبط است. آن قبلي اجزاء خارجي غيرمرتبطه بود. اجزاء خارجي غير مرتبط. زيد، بکر، خالد، خوليد، به هم ربطي ندارند. اما يک وقت مي‌گويد که چي؟ اجزاء مرتبطه هستند. مثل اين که مي‌‌گويد مثلاً تمام ساعات بين طلوع فجر تا غروب آفتاب را امسک في کل هذه الازمنة که واجب ارتباطي است. اين دلالت مي‌کند که بله ساعت هشت بايد امساک بشود، هشت و يک دقيقه بايد امساک بشود، نه بايد امساک بشود. همين جور، اما اين‌ها مرتبط هستند. اين سه قسم را دارد.

آيا در اين جا اگر مدلول مطابقي از بين رفت مدلول تضمني هم از بين مي‌رود يا نمي‌رود؟

شهيد صدر قدس سره فرموده در آن قسم اول که تحليلي است بله. مدلول تضمني تابع مدلول مطابقي است. اما در قسم دو و سه نه تابع نيست.

اما فرمايش ايشان در قسم اول روشن است و حرف حقي هم هست درسته. چون اگر مثلاً زيد آمد... يعني بينه آمد شهادت داد که در اين خانه زيد هست. ما فهميدم که نه اشتباه کرده زيد نيست در اين خانه. يا معارضي پيدا کرد. يکي گفت نه زيد نيست، زيد مسافرت است اصلاً اين جا نيست. اين جا نمي‌توانيم بگوييم بله وجود زيد در اين جا چي شد؟ در اثر علم به اشتباه يا تعارض ثابت نيست. اما آن حرفش که گفت زيد اين جا هست يک مدلول تضمني داشت و آن اين که انسان در اين جا هست. حالا اگر براي وجود انسان در اين دار يک اثري هست آن چيه؟ آن بار مي‌شود. مثلاً رفع کراهت نوم در اين منزل. اگر انسان تنها باشد، انساني در خانه نباشد بخوابد کراهت دارد. ولي اگر انسان بود حالا چه اين انسان زيد باشد، عمرو باشد، فرق نمي‌کند. انسان باشد. اين کراهت ندارد. مي‌تواند بگويد بله من ديگه مي‌خوابم کراهت ندارد چون اين آقا گفت زيد هست. آن هم گفت نه نيست. خب وجود زيد به تعارض از بين رفت دلالت مطابقي. اما التزامي‌اش که انسان در اين جا هست اين وجود دارد. اين مدلول التزامي اشتباه.... اين مدلول تضمني که انسان توي خانه هست پس تنها نيستي و کراهت ندارد. مي‌تواند اين را بار کند؟ نه. علتش چيه؟ علتش همان حرفي است که در التزامي زده شد. چون اين مدلول تضمني در اين جا به خاطر آن مدلول مطابقي است. جداي از آن که نبود. آن مدلول مطابقي از بين رفته ما مي‌‌گوييم مدلول التزامي هست. حالا علاوه بر اين بيان وجه تو عرف هم که نگاه مي‌کنيم اين جا چنين دلالتي باقي نمي‌دانند و عمل نمي‌کنند. اين صورت واضح است.

و اما در مدلول... اما قسم ثاني.

در قسم ثاني خب آمده اکرم کل عالم، يا مي‌گويد همه علما... يا مثالي بزنم که واقعي‌تر باشد به درد بخورد. شيخ طوسي فرموده هر کسي اين صفوان و بزنطي و ابن عمير از او روايت مي‌کنند ثقه است.

لايرون و لايرسلون الا عن ثقه. پس دارد شهادت مي‌دهد به وثاقت همه اين‌ها. خب قهراً مثلاً به زيد دارد ايشان شهادت مي‌دهد. زيدي که صفوان از او نقل کرده ايشان دارد شهادت مي‌دهد به وثاقت. ما مي‌بينيم نجاشي زيد را تضعيف کرده. مقتضاي آن کلام شيخ اين است که به دلالت تضمني اين است که زيد ثقه باشد. چون گفته هر کسي که صفوان از او نقل مي‌کند ثقه است. يکي از کساني که صفوان از او نقل مي‌کند اين زيد است. از آن طرف نجاشي تصريح کرده که هذا ضعيفٌ. خب اين جا معارضه مي‌شود بين مدلول مطابقي فرمايش نجاشي که مي‌گويد اين ضعيف است و مدلول تضمني فرمايش شيخ طوسي. اين‌ها تعارض مي‌کنند حالا که تعارض کردند در اين جا آيا اين ضربه مي‌زند به بقيه حرف شيخ طوسي يا نه.

سؤال: ؟؟؟؟

جواب: خب اين جا هم تعارض کردند ديگه. فهميدم شيخ طوسي در اين مورد مدلول تضمني‌اش يا خطا کرده يا تعارض کرد. مدلول آن. آيا آن مدلول مطابقي‌اش که مي‌گفت همه. مدلول مطابقي کلام شيخ طوسي. که مي‌گفت همه. اين همه که او مي‌گفت در مدلول تضمني‌اش تعارض کرد. آن مدلول مطابقي‌اش از بين مي‌رود که مي‌گفت همگان. آن همگان شيخ طوسي از بين مي‌رود يا نه سر جايش باقي است؟

سؤال: برعکس بايد بگوييم.

جواب: نه نه مي‌خواهيم همين را بگوييم.

سؤال‌: مطابقي از بين مي‌رود تضمني مي‌ماند.

جواب: بله خب حالا. قهراً اين جا وقتي آن مي‌گويد آن مطابقي هم از بين مي‌رود چرا؟ آن مطابقي چيه؟ آن همه.

سؤال: ؟؟؟

جواب: نه نه، وقتي مي‌گويد يکي آن مطابقي از بين مي‌رود. چون آن مي‌گفت همگان. ديگه الان نمي‌شود بگويي همگان. وقتي همگانش محل اشکال واقع شد آيا آن تضمني‌هايش که زيد و عمرو و... آن‌ها چي؟ آن‌ها از بين مي‌رود يا از بين نمي‌رود. همگانش از بين رفت. خب اين جا هم عرف چه مي‌گويد؟ اگر يک عامي بود و بعد فهميدم در باره يکي‌‌اش اشتباه کردهيا معارض پيدا شد دست از همگانش برداشته مي‌شود نمي‌شود گفت ديگه همگان. اما آيا از آن مدلول‌هاي تضمني‌هايي که محل تعارض نيستند يا علم به اشتباه نداريم رفع يد مي‌کند عرف. رفع يد نمي‌کند. به بقيه عمل مي‌کند.

سؤال: ؟؟؟ مرتبط نباشد.

جواب: حالا تا ببينيم. چون قسم را داريم مي‌گوييم تا برويم به قسم سوم. اين جا نه. چرا؟

علتش اين است که اين جا ظهورهاي منهاض است. تحليل مي‌شود وقتي مي‌گويد همگان آمدند کأنّ گفته هذا آمد، هذا آمد، هذا آمد... دلالت‌هاي مختلف در عرض هم و کنار هم است. خب يکي از اين دلالت‌ها اشکال پيدا کرد بقيه چرا دست از آن برداريم. بنابراين هم به تحليل بايد گفت آن‌ها اشکالي ندارد هم به عمل عرف و ظهورات عرفيه که مردم عمل مي‌کنند.

و اما صورت سوم ان شاء الله براي شنبه. و صلي الله علي....

**پايان جلسه.**

1. . بحوث فی علم الاصول، ج 7، ص 264. [↑](#footnote-ref-1)